

## امیرانتظام دیروز، امروز و فردا!

سالروز اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام در ۳۱ آبان سال ۱۳۵۸ فرصت مناسبی است که به تغییر و تحول فضای سیاسی امروز پس از ۳۴ سال نگاهی بیندازیم و به ارزیابی سیاست‌ها و شعارهای این دوران بنشینیم. این حادثه را از جهات عدیده‌ای می‌توان مورد بررسی قرار داد، اما این نوشته تنها به قربانی بزرگ این ماجرا که مظلومانه و قهرمانانه بیش از سه دهه از عمر خود را با استواری در زندان یا مرخصی‌گذراند و اکنون نیز در سن ۸۱ سالگی به عنوان مرخصی استعلاجی به خارج از زندان آمده می‌پردازد.

گناه امیرانتظام مذاکره با کارمندان سفارت آمریکا بود و اینک پس از ثلث قرن در جا زدن، همچنان در بر همان پاشنه می‌گردد و از اینکه آقای روحانی چند دقیقه‌ای با او باما مذاکره تلفنی کرده و وزیر خارجه دو کشور مذاکراتی داشته‌اند، نیروهای فشار همچنان شاخ و شانه می‌کشند و علیه دولت جو سازی می‌کنند. با این تفاوت که اگر امروز مطابق آمار رسمی ۸۵٪ مردم به رابطه با آمریکا رأی مثبت داده‌اند، در ۳۴ سال پیش نسبت آراء کاملاً وارونه بود، و اگر امروز رئیس جمهور یک روحانی صد درصد وفادار به نظام ولایت فقیه و رهبری روحانیت و امتحان داده در امنیتی‌ترین و کلیدی‌ترین پُست‌های نظام است، دولت موقت از دید آقایان کاملاً غریبه بود و با نظریه ولایت فقیه عمیقاً مخالفت داشت.

مقایسه این دو فضا برای قابل حس کردن فضای وحشتناکی است که علیه امیرانتظام وجود داشت. امروز ضرورت زمانه، پوشالی یافتن شعارهای توخالی و بی‌پشتوانه و اجبار تحریم‌ها و تهدیدها، اکثریت طرفداران نظام، حتی هاشمی رفسنجانی را در توسل به نقل قولی از آقای خمینی در ترک شعار «مرگ بر آمریکا»، که روزی صوایش، به قول جنتی، از نماز بیشتر بود! وادار کرده است، اما در آن روز به غیر از رئیس دولت موقت هیچ مقامی از امیرانتظام دفاع نکرد و او که به گفته قدوسی (دادستان انقلاب) به مهندس بازرگان، قرار بود به توصیه آقای خمینی برای تنبیه از تلاشش در تعطیل مجلس خبرگان چند ماهی در زندان بماند تا آنها از آسیاب بیفتد، یوسف‌وار به فراموشی سپرده شد و دهه‌ها در زندان ماند.

در آخرین جلسه دادگاه امیرانتظام، که در حقیقت دادگاه تفکر و اندیشه دولت موقت و آزادیخواهان دیگر بود، با جو سازی شدید روزنامه‌های جناح تازه به قدرت رسیده، که از دفاعیات محکم و مستند او و شهادت رئیس دولت موقت و همکاران دیگر در بی‌گناهی‌اش به شدت نگران تبریئه و آزادی امیرانتظام بودند، سه تن از افراتیون آن روزگار در دادگاه حضور یافته و به رئیس دادگاه هشدار دادند که: «آزاد کردن امیرانتظام معنایش محکومیت خط امام است»، از آن میان محمد منتظری در حادثه حزب جمهوری کشته شد، جلال فارسی که برای ریاست جمهوری دورخیز کرده بود، در مشاجره با یکی از فعالین سیاسی و قتل (عمد یا غیر عمد) او با تفنگ شکاری به زندان افتاد که البته حکم شرعی قصاص معلق ماند و به پاس خدماتش به نظام بعدها آزاد شد، و سومی که بنا به وظیفه روحانی و وزیر ارشاد بودنش آمده بود تا به قول خودش «بُت بازرگان را بشکند» و مردم را ارشاد کند! آنچنان بت مقام و موقعیت خودش (به حق یا ناحق) در ماجرائی شکست که داوری‌اش با خداست.

اما چرا قرعه فال به نام امیرانتظام افتاد؟... در روزگاری که کاپشن پوشیدن، ریش گذاشتن و بی‌اعتنائی به سر و وضع، نماد انقلابی‌گری بود، کت و شلوار اطو کرده پوشیدن، کراوات زدن، موهای شانه کرده و ریش تراشیده و ادکلن زده معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت موقت به مذاق اکثر انقلابیون اصلاً سازگار نبود و امیرانتظام را حلقه ضعیفی از نهضت آزادی و دولت موقت تصور می‌کردند که با پاره کردن آن می‌توانند گروهی را که به اصرار رهبر انقلاب، در شرایطی که هنوز نظام استبداد برقرار بود، مسئولیت اداره دولت را پذیرفته بود به زیر کشند.

از قضا این ضعیف‌ترین حلقه ظاهری، به لطف خدا به حلقه گسست‌ناپذیری تبدیل شد و سهمگین‌ترین فشارها را، با انواع بیماری‌ها در این سه دهه تحمل کرد. این قلم که در سال‌های ۱۳۶۹ تا ۷۱ مدتی افتخار همجواری در بندهای کناری امیرانتظام در اوین و چند باری نیز، در روزهای ملاقات، توفیق دیدار ایشان را داشته است، داستان‌هایی از شجاعت و

مقاومت ایشان را از زبان جوانانی که خود در زیر شکنجه‌ها سخت آبدیده شده بودند می‌شنیدم و می‌دیدم که با شگفتی از این مرد که الگوی مقاومت زندانیان شده بود یاد می‌کردند.

او به رغم همه تحقیرها و توهین‌ها، صلابت و اعتماد به نفس خود را حفظ کرده بود و در روزگاری که جلاد اوین جولان می‌داد و جان جوانان را می‌گرفت و کسی جرأت نداشت به رویش نگاه کند، فقط امیرانتظام بود که چند بار جنایاتش را جلوی زندانیان به چالش گرفت و به آینده‌اش هشدار داد.

برخی روزها برای ارشاد زندانیان بند عمومی واعظی از بیرون می‌آوردند و زندانیان نیز مجبور بودند در سالن حسینیّه زندان جمع شوند، یکی از زندانیان جوان می‌گفت: در جلسه امروز همه شرکت کرده بودند به غیر از امیرانتظام که پاسدارها گزارش دادند در اطاق خود مانده است، می‌گفت روحانی مزبور چندبار در بلندگو اعلام کرد: آقای امیرانتظام از لانه خود بیا بیرون! و او بعد از مدتی بی‌اعتنائی، سرانجام با صدای بلند پاسخ داد: «من به این مزخرفات شما باوری ندارم»!

امیرانتظام که آن روز ملامت شده چپ و راست بود، و خودی و غیرخودی علیه او به تناسب جوّ زمانه و نرخ روز مقاله می‌نوشتند، امروز قهرمانانه و سربلند و استوار، برای خود و برای همه آزادگان آبرو خریده است.

همه می‌دانند، گرچه بعضی سر خود زیر برف می‌کنند، که امیرانتظام بهانه‌ای بود برای به زیر کشیدن و بدنام کردن جریانی که به طور طبیعی و با انقلاب، دولت به آنها تحمیل شده بود، همان دولتی که هاشمی گفته بود نجیبانه کنار رفت و رئیس دولتش گفته بود پذیرش استعفا، عروسی دوم من است!

اما امیرانتظام فقط قربانی دولت موقت، نهضت آزادی و جبهه ملی نشد، او قربانی همه آزادگان وطن و طرفداران جدائی نهاد دین از نهاد دولت شد و از این منظر، همه کسانی که به حاکمیت ملی و استقرار آزادی و آبادی ایران باور دارند مدیون مصیبت‌های طاقت‌فرسا و مجاهدت‌های طولانی او هستند.

در هشتاد و یکمین سالگرد تولد امیرانتظام در برابر قامت استوار و مردانه او به خاطر دینی که به گردن ملت ما دارد، باید کلاه از سر برداشت و ادای احترام کرد.

ای کاش امیرانتظام سال‌ها زنده بماند و ثمره تلاش‌هایش را با تحقق آزادی و حاکمیت ملی ببیند. اگر هم این آرمان به درازا کشد، مطمئناً مجاهدات و محرومیت‌های او نزد ملت ایران و پروردگار عالم محفوظ و مشکور است. او از این ابتلا به توفیق الهی یوسف‌بار سربلند بیرون آمد و نام نیکی از خود به یادگار گذاشت و افتخاری برای آزادگان وطن شد.

به تعبیر امام علی<sup>(ع)</sup> در وصف بیداردلان:

چند روز کوتاه دنیا را با صبر و مقاومت گذرانند، در عوض راحتی طولانی یافتند، عجب تجارت پُر سودی پروردگارشان نصیب ساخت. دنیا اسیرشان کرد، اما جان خود فدیّه کردند تا آزاد باشند.

عبدالعلی بازرگان

۱۲ آذرماه ۱۳۹۲

چهارم نوامبر ۲۰۱۳